

تحلیل روند منطقه‌گرایی در آمریکای لاتین بر اساس نظریه‌های روابط بین‌الملل

الهام رسولی ثانی آبادی*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۱۶)

چکیده

هدف اصلی این مقاله پرداختن به روند منطقه‌گرایی در آمریکای لاتین به عنوان یکی از مناطق مهم و راهبردی جهان، از دیدگاه‌های مختلف نظری روابط بین‌الملل می‌باشد. از همین رو این پژوهش از میان جریانات نظری روابط بین‌الملل دو دیدگاه نظری واقع‌گرایی و لیبرالیسم را از جریان اصلی و دیدگاه سازه‌انگاری را از جریان غیراصولی رشته به عنوان مبنای تئوریک بحث قرار داده و سعی می‌نماید از منظر این دیدگاه‌ها روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. برای رسیدن به این هدف در مبحث نخست این مقاله روند منطقه‌گرایی در حوزه آمریکای لاتین را با توجه به شاخص‌های مختلف مورد بررسی قرار خواهیم داد و سپس در سه مبحث بعد، این روند منطقه‌گرایی را با توجه به کثرت‌گرایی تئوریک مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و به این نتیجه خواهیم رسید که از منظرهای نظری گوناگون، روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین به لحاظ توجه به روند منطقه‌گرایی، هدف منطقه‌گرایی، نوع کنشگران و کنش آن‌ها و همچنین نوع روش تحلیل به طرق مختلفی معنا و تفسیر می‌شود. این پژوهش از روش تحلیلی - مقایسه‌ای و به لحاظ گردآوری اطلاعات از منابع استنادی و مجازی استفاده خواهد کرد.

کلیدواژگان: آمریکای لاتین، منطقه‌گرایی، سازه‌انگاری، رئالیسم، لیبرالیسم.

مقدمه

در دنیای کنونی و معاصر، پس از جنگ سرد و با استقلال پویش‌های منطقه‌ای نسبت به قبل، سطح منطقه‌ای برای دولت‌ها آشکارا به مکان هندسی منازعه و همکاری و برای پژوهشگرانی که در پی تبیین امور امنیتی معاصر هستند به یک سطح تحلیل مجزا، مهم و قابل تأمل در کنار سطوح ملی و جهانی تبدیل شده است. در همین زمینه به بیان بوزان و ویور، پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی آزادی عمل بیشتری برای مناطق به عنوان یکی از ویژگی‌های مهم سیاست بین‌الملل ایجاد کرده و باعث شده تا مناطق بر اساس راه و روش خود تحول و توسعه یابند. پایان جنگ سرد همچنین امکانات جدیدی برای نظم‌های منطقه‌ای همکاری جویانه فراهم کرده است و امروزه با موافقت ضمنی دولت هژمون، مسئولیت بیشتری بر دوش کشورهای منطقه گذاشته می‌شود تا به مدیریت مناقشات خود بپردازند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸، ۲۱).

در نتیجه چنین روندی امروزه تلاش برای مقابله با مناقشات خشونت‌آمیز و دستیابی به نظم و امنیت اساساً از طریق ترتیبات منطقه‌ای و اتخاذ روندهای منطقه‌گرایی^۱ امکان‌پذیر خواهد بود، چراکه در دنیای کنونی دیگر ابرقدرت‌ها مایل به بردوش کشیدن بار سنگین مدیریت مناقشات و کنترل نظم را در دوردست‌ها نداشته و از پذیرش مسئولیت و هزینه‌هایی هرچند محدود در این زمینه سر باز می‌زنند (لیک و مورگان، ۱۳۹۲، ۲۰).

بر همین اساس در بُعد نظری نیز منطقه‌ای شدن به عنوان «فرایند تعامل منطقه» (Hettne, 2001) یا «رشد هم‌گرایی اجتماعی در یک منطقه» (Hurrell, 1995, 39) که به شکل‌گیری یک هویت منطقه‌ای می‌انجامد، توجه و تلاش‌های نظری بسیاری را به خصوص با پایان جنگ سرد برانگیخته است، به شکلی که بسیاری از اندیشمندان و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل تلاش کرده‌اند تا پدیده منطقه‌گرایی که بین ملی‌گرایی و جهان‌گرایی قرار می‌گیرد را تبیین نظری کنند. از این رو حجم گسترده‌ای از نظریه‌های منطقه‌گرایی در قالب مفهوم منطقه‌گرایی تولید و جمع‌آوری شده است و هر یک از این نظریه‌ها می‌خواهند تا علت‌ها، انگیزه‌ها، جهت‌گیری و گستره منطقه‌گرایی و کارگزاران آن را توضیح دهند.

در میان مناطق راهبردی جهان، منطقه آمریکای لاتین یکی از این مناطقی است که به خصوص در دهه‌های اخیر (پس از پایان جنگ سرد)، شاهد روند جدیدی از منطقه‌گرایی بوده است و کشورهای این منطقه به عنوان اعضای این مجموعه امنیتی^۲ تلاش‌های بسیاری در جهت

1. Regionalism
2. Complex Security

همکاری‌ها و اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای در حوزه‌های مختلف به خصوص در حوزه اقتصادی (ایجاد پیمان منطقه‌ای مرکوسور) انجام داده‌اند و شاید بتوان این گونه نیز بیان کرد که اگر این روند همکاری و هماهنگی‌های منطقه‌ای به همین صورت ادامه پیدا کند، شاید در آینده‌ای نه چندان دور شاهد ایجاد یک همگرایی منطقه‌ای قوی در این منطقه البته نه نظیر آن چه در اتحادیه اروپا اتفاق افتاده است، باشیم.

بنابراین، این پژوهش با در نظر گرفتن روند منطقه‌گرایی در آمریکای لاتین، در پی آن است تا این روند را از منظرهای گوناگون نظری روابط بین‌الملل مورد بررسی و مذاقه قرار دهد. در همین راستا در این مقاله پس از نگاهی کوتاه به تعریف نظری منطقه، روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین را با توجه به شاخص‌های مختلف مورد بررسی قرار داده و پس از معرفی متغیر وابسته این پژوهش، در مباحث بعدی به بررسی این منطقه‌گرایی و تحلیل چرایی وقوع آن از منظر دیدگاه‌های نظری واقع‌گرایی، لیبرالیزم و سازه‌نگاری خواهیم پرداخت و به این نتیجه خواهیم رسید که در حالی که مطابق با منطق لیبرالیزم این منطقه‌گرایی ناشی از فرایندهای جهانی شدن و تلاش اعضا به عنوان کنشگرانی عقلانی^۱ و اقتصادی منفعت‌جو در راستای ایجاد وابستگی متقابل اقتصادی و کسب منافع اقتصادی معنا می‌یابد، از منظر رئالیزم و مطابق با منطق توازن قدرت^۲ و توازن تهدید^۳، این منطقه‌گرایی در راستای تأمین امنیت اعضا به عنوان کنشگرانی عقلانی و امنیت‌جو در جهت مقابله با تهدیدات برون منطقه‌ای از جمله تهدید ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت مداخله‌گر برون منطقه‌ای، معنا و تفسیر می‌شود. سرانجام این منطقه‌گرایی از دیدگاه سازه‌نگاری نیز به عنوان یک دیدگاه معناگرا و هویت‌محور در روابط بین‌الملل، بر مبنای تعاریفی که اعضای منطقه از هویت خود و دیگری در قالب دوست، دشمن و یا رقیب ارائه می‌دهند و در جهت حفظ امنیت هستی‌شناسانه^۴ و کنش ناشی از رقابت و نه لزوماً حفظ امنیت فیزیکی و کنش امنیتی صورت می‌گیرد.

مفهوم منطقه و منطقه‌گرایی

به طور کل مناطق را می‌توان به صورت الگوهای روابط و تعاملات در داخل یک ناحیه جغرافیایی تصور کرد که از درجه‌ای نظم و ترتیب و انسجام برخوردار است؛ به گونه‌ای که

1. Rational Actor
2. Balance of Power
3. Balance of Treat
4. Ontological Security

تغییر در یک منطقه بر سایر نقاط نیز تأثیر می‌گذارد. مناطق همچنین به لحاظ درجه و میزان انزوا از نظام جهانی، الگوهای دوستی و دشمنی، سطح و میزان توسعه یافتگی اعضا، ماهیت و سرشت نظام‌های سیاسی اعضا، شیوه تأمین امنیت و... دارای تفاوت‌هایی نسبت به یکدیگر هستند. به این معنا که نظم‌های منطقه‌ای برای تأمین امنیت خود می‌توانند طیف گسترده‌ای را از ترتیبات سنتی که در آن امنیت از طریق توازن قدرت برقرار می‌شود، تا اقدامات همکاری‌جویانه متنوع در سطح مدیریت امنیتی، از جمله کنسرت قدرت‌های بزرگ، امنیت دسته‌جمعی، جامعه امنیتی تکثرگرا تا درجاتی از همگرایی را دربرگیرند (لیک و مورگان، ۱۳۹۲، ۲۹-۳۰).

در همین راستا برای تعریف و تعیین منطقه، تحلیل‌گران معیارهای مختلفی را از جمله موارد زیر بیان کرده‌اند:

خودآگاهی اعضا از این که آن‌ها یک منطقه را شکل داده‌اند به همراه ادراکات و برداشت‌های دیگران از این که یک منطقه وجود دارد؛
مجاورت و نزدیکی جغرافیایی اعضا؛

شواهدی دال بر وجود میزانی از خودمختاری و تمایز از نظام جهانی؛
تعاملات شدید و منظم میان اعضا و یا وابستگی قابل توجه میان آن‌ها؛
درجه بالایی از قرابت‌ها و شباهت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان اعضا (لیک و مورگان، ۱۳۹۲، ۴۹).

این درحالی است که در نظریه‌های جدید منطقه‌گرایی اگرچه مجاورت جغرافیایی در تعریف منطقه لازم دانسته می‌شود، اما به طور کل سرزمین اهمیت و نقش بسیار کمتری در مفهوم منطقه‌گرایی دارد، به شکلی که نظریه‌های سازه‌نگاری به عنوان نظریه‌هایی جدید در روابط بین‌الملل استدلال می‌کنند که مناطق طبیعی، از پیش داده^۱ شده و یا ذاتی و جوهری^۲ نیستند، بلکه پدیده‌هایی‌اند که به صورت اجتماعی تکوین یافته‌اند (بنگرید به: Jossep and Neumann, 2003).

بنابراین طبق این دیدگاه، مناطق پدیده‌های هویتی و شناختی هستند که توده مردم به طور عام و یا نخبگان به طور خاص در آنها احساس باهم بودن، تعلق داشتن به یکدیگر و سهیم بودن در ارزش‌ها و منافع مشترک دارند. در این نظریات همچنین منطقه بودگی^۳ برحسب

1. Given
2. Essential
3. Regionness

هویت منطقه‌ای مشترک و نوعی مابودگی^۱ منطقه‌ای تعریف می‌شود که جغرافیا، سرزمین و عناصر مادی نقش اندکی در آن ایفا می‌کنند، به شکلی که همگرایی ایستاری در کانون منطقه‌گرایی قرار دارد که بر مبنای هویت، ایستارها، ارزش‌ها و هنجارهای مشترک است. از این رو آنچه که کشورها و ملت‌ها را گرد هم می‌آورد، اشتراک‌های فرهنگی، اجتماعی، ارزشی و تاریخی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸، ۱۰۳).

به هر روی فارغ از هر دیدگاه نظری که به مناطق داشته باشیم، امروزه نمی‌توان نقش و اهمیت مناطق را در سیاست جهانی و بین‌المللی نادیده گرفت. چرا که مناطق امروزه هم از جهت عملی می‌توانند به صورت بازیگرانی مستقل و دارای هویت کنشگری در تحولات بین‌المللی نقش ایفا کنند و هم به لحاظ نظری می‌توانند به عنوان یکی از سطوح تحلیل مهم در فهم و تفسیر تحولات در نظر گرفته شوند.

منطقه‌گرایی در آمریکای لاتین

منطقه آمریکای لاتین شامل کشورهای در محدوده آمریکای مرکزی، کارائیب و آمریکای جنوبی از مکزیک تا قطب جنوب می‌باشد، مناطقی که زبان رایج آنها اسپانیولی و پرتغالی است و قبلاً مستعمره این دو کشور و در مواردی مستعمره انگلیس و فرانسه بوده‌اند. در این میان کشور مکزیک اگرچه به لحاظ جغرافیایی واقع در منطقه آمریکای شمالی است، اما به خاطر قرابت‌های فرهنگی و زبانی که با منطقه آمریکای لاتین دارد، معمولاً جزو این منطقه محسوب می‌شود (کوهنی تفرشی، ۱۳۹۰، ۲۵۵). بنابراین منطقه آمریکای لاتین که می‌توان آن را در برابر آمریکای شمالی انگلیسی زبان قرار داد، با جمعیتی در حدود ۵۶۱ میلیون نفر و مساحتی حدود ۲۱ میلیون کیلومتر مربع یکی از مناطق مهم جهان محسوب می‌شود (نوروزی، ۱۳۹۰، ۱۰۱).

در میان کشورهای منطقه، کشور برزیل بعد از شوروی، کانادا، چین و ایالات متحده آمریکا پنجمین کشور پهناور دنیا محسوب شده و مساحت آن برابر با ۲۰/۸ درصد کل مساحت قاره آمریکا می‌باشد. برزیل به طور قطع در آمریکای لاتین و بویژه در آمریکای جنوبی از موقعیت و اهمیت خاص استراتژیکی برخوردار است. این کشور، طولانی‌ترین سواحل را در اقیانوس اطلس جنوبی در اختیار دارد و بخش مهمی از سواحل آن نیز در مجاورت حوزه

شمالی این اقیانوس واقع شده‌اند. علاوه بر موقعیت خاص ژئوپولیتیکی در حوزه آتلانتیک جنوبی، برزیل تنها کشور آمریکای جنوبی است که تقریباً با همه ممالک این قاره (به جز شیلی و اکوادور) همسایه است (رفیعی، ۱۳۷۴، ۲۳).

آن چه که منطقه آمریکای لاتین را در طول تاریخ از اهمیت ژئوپلتیک ویژه‌ای برخوردار کرده است، نزدیکی جغرافیایی این منطقه با هسته سرمایه‌داری غرب و هژمون نظام بین‌الملل یعنی ایالات متحده می‌باشد و بر اساس همین مجاورت جغرافیایی است که ایالات متحده آمریکا در طول تاریخ، این منطقه را طبق دکترین مونروئه همواره حیات خلوت خود تلقی کرده و سعی در جلوگیری از نفوذ سایر قدرت‌ها به خصوص قدرت‌های اروپایی و روسیه که دارای سابقه استعماری در این منطقه بوده‌اند، همواره برای خود حق حضور و دخالت در این منطقه را قائل بوده است (نوروزی، ۱۳۹۰، ۱۰۳). در همین زمینه به بیان بوزان و ویور حضور ایالات متحده در آمریکای لاتین نمونه‌ای از مجموعه‌ای است که در آن یک قدرت بزرگ بدون تقریباً حضور سایر قدرت‌های بزرگ، مجموعه همسایه خود را تحت نفوذ در آورده است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸، ۱۴۰).

بنابراین این پیشینه تاریخی، اهمیت ژئوپولتیک و مجاورت جغرافیایی این منطقه با ایالات متحده را شاید بتوان از زمینه‌هایی دانست که کشورهای این منطقه را به خصوص در سال‌های اخیر به سمت و سوی منطقه‌گرایی و یکی شدن سوق داده است. به عبارت دیگر آنچه که در دهه‌های کنونی نظیر حاکمیت نسبی دموکراسی و برافتادن دیکتاتورهای نظامی، افزایش امنیت، حرکت به سمت توسعه و ... در منطقه آمریکای لاتین اتفاق افتاده است، جایگاه این منطقه را در امنیت جهانی تغییر داده و امروزه این منطقه با برطرف ساختن بسیاری از معضلات و اختلاف‌های موجود میان کشورهای منطقه و تنش‌زدایی به سمت کنش مسالمت‌آمیز در چارچوب همگرایی منطقه‌ای سوق یافته‌است؛ منطقه‌گرایی‌ای که می‌توان مهم‌ترین شاخص‌ها و نمودهای آن را در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی مشاهده کرد.

به عنوان مثال در حوزه اقتصادی وجود مسائل و موضوعات مشترک در میان کشورهای آمریکای لاتین از جمله نیاز به اجرای اصلاحات اقتصادی متناسب با بازار آزاد جهانی، فضای نامناسب تجارت و سرمایه‌گذاری در برخی از زمینه‌های فعالیت اقتصادی، توزیع ناعادلانه درآمد، فقر گسترده، قاچاق کالا و ارز، مدیریت نامناسب مالی در برخی از کشورها و ... تمایل به افزایش تجارت درون منطقه‌ای و منطقه‌گرایی در حوزه اقتصادی را در میان کشورهای منطقه

بیش از پیش فراهم آورده است که نمود آن را می‌توان در تشکیل پیمان‌های اقتصادی منطقه‌ای از جمله «بازار مشترک آمریکای مرکزی»، «اتحادیه تجارت آزاد آمریکای لاتین»، «پیمان اندین» و نهایتاً «پیمان اقتصادی مرکوسور» به عنوان یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین پیمان‌های اقتصادی منطقه مشاهده کرد.

بازار مشترک جنوب در آمریکای لاتین با عنوان «مرکوسور» در مارس ۱۹۹۱ با امضای «پیمان اسونسیون» در پایتخت پاراگوئه از سوی رهبران کشورهای آرژانتین، برزیل، پاراگوئه و اروگوئه پایه‌گذاری شد. هدف اولیه از اجرای مفاد این پیمان، حصول یکپارچگی اقتصادی بین کشورهای امضاکننده پیمان از طریق ایجاد جریان آزاد کالاها و خدمات، تعیین یک تعرفه مشترک خارجی، قبول سیاست مشترک بازرگانی و هماهنگی سیاست‌های اقتصاد کلان اعلام شد (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۱، ۲۷۰). به دنبال آن ایجاد منطقه تجارت آزاد «مرکوسور» در اول ژانویه ۱۹۹۵ با لغو تعرفه‌های مربوط به ۸۵ درصد تجارت بین منطقه‌ای تحقق یافت و رژیم لغو تدریجی عوارض مربوط به فهرستی از محصولات خاص، مورد توافق اعضا قرار گرفت. به دنبال آن در سال ۱۹۹۶ کشورهای شیلی و بولیوی نیز به این پیمان پیوستند. این درحالی است که براساس برآوردهای انجام شده ارزش مبادلات تجاری در کشورهای عضو مرکوسور در خلال دوره زمانی ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ سه برابر شد (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۱، ۲۷۵). علاوه بر آن اعضای کمیسیون مشترک پارلمانی در ژوئن ۱۹۹۶ توافق کردند که مرکوسور باید یک تبصره پیرامون به تصویب برساند که در راستای ضمانت اصل مردم‌سالاری، مشارکت در مرکوسور برای کشوری که فاقد مردم‌سالاری و نهادهای مسئول و پاسخگو باشد، ممنوع شود (شاه‌آبادی و پورجوان، ۱۳۹۱، ۶۹).

اعضای مرکوسور همچنین با اعضای اتحادیه اروپا چارچوب توافقنامه‌ای را برای همکاری‌های بازرگانی و اقتصادی امضا کرده‌اند که براساس مفاد این توافقنامه کشورهای امضاکننده ملزم هستند که در زمینه‌های اقتصادی، تجاری، صنعتی، علمی و فرهنگی همکاری کنند و مذاکرات سیاسی گسترده‌تری را در مورد مسائل مورد علاقه فیما بین انجام دهند (عبداللهی، ۱۳۹۰، ۱۷۸).

در مقابل این روندهای همگرایانه درون منطقه‌ای کشورهای آمریکای لاتین، این کشورها به طور هم زمان از پیوستن به پیمان‌های اقتصادی برون‌منطقه‌ای به خصوص از جانب ایالات متحده اجتناب می‌نمایند، در این زمینه می‌توان به عدم قبول «پیمان منطقه آزاد تجاری آمریکا»

از سوی کشورهای بزرگ و مهم منطقه همچون برزیل، آرژانتین، ونزوئلا پاراگوئه و اروگوئه اشاره کرد. این پیمان که نسبت به موافقتنامه‌ها و طرح‌های تجارت آزاد قبلی نظیر نفتا از سیاست‌های شدیدتری برای آزادسازی تجاری در راستای منافع آمریکا برخوردار است و شرایط حضور بیشتر شرکت‌های چندملیتی را در این منطقه فراهم می‌کند، از آخرین برنامه‌های آزادسازی تجاری است که ایالات متحده به دنبال اجرای آن و افزایش نفوذ اقتصادی خود در آمریکای لاتین بوده است.

در کنار تلاش برای ایجاد همگرایی و همکاری‌های اقتصادی، نگاهی به اهداف سیاست خارجی کشورهای منطقه آمریکای لاتین و روندهای سیاست‌گذارانه این کشورها نشان از تلاش کشورهای منطقه در جهت کسب نقشی مستقل در فرایند سیاست‌گذاری منطقه‌ای فارغ از هرگونه تلاش و اعمال فشار برون‌منطقه‌ای به خصوص از جانب آمریکا و یا اعضای اتحادیه اروپاست. در همین زمینه مهم‌ترین مولفه‌های سیاست خارجی کشورهای این منطقه را می‌توان این‌گونه برشمرد:

تلاش برای به دست آوردن نقشی مستقل در سیاست‌گذاری منطقه‌ای و خروج از عوامل فشار خارجی برون‌منطقه‌ای؛

تلاش برای اثرگذاری بیشتر در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی؛

تلاش برای به دست آوردن جایگاه مناسب در تجارت جهانی؛

تقویت پیوندهای دوستی و تحکیم روابط با کشورهای خارج از منطقه نفوذ سنتی (اروپا و آمریکا)؛

ایجاد همگرایی منطقه‌ای در ابعاد سیاسی و اقتصادی (Bruckmann, 2010, 123-124).

در همین زمینه یکی از مهم‌ترین مولفه‌های منطقه‌گرایی آمریکای لاتین در حوزه سیاسی و امنیتی، تلاش در جهت کنترل خشونت و بی‌ثباتی به عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های اصلی کشورهای این منطقه می‌باشد. خشونت‌های درون‌مرزی و برون‌مرزی که نگرانی اصلی کشورهای این منطقه به شمار رفته و در دهه‌های اخیر کشورهای منطقه سعی کرده‌اند تا کنترل قابل توجهی بر مسئله امنیت و خشونت در این منطقه داشته باشند (Bresser, 1999, 67-68). در این میان می‌توان به انعقاد «پیمان خلع سلاح هسته‌ای منطقه‌ای تلاتولکو» که با پیوستن کوبا به آن از سال ۲۰۰۲ لازم‌الاجرا شده است به عنوان یکی از مهم‌ترین و کامل‌ترین پیمان‌های مناطق عاری از تسلیحات هسته‌ای در منطقه آمریکای لاتین اشاره کرد (برای مطالعه بیشتر در این باره بنگرید به Harrey, 2002).

در حوزه فرهنگ‌شناسی نیز از آنجا که منطقه آمریکای لاتین یکی از بزرگ‌ترین حوزه‌های فرهنگ مسیحی است که از به‌هم‌پیوستگی و درهم‌تنیدگی مردمان بومی و سرخپوست دارای ادیان اولیه و مهاجران اروپایی کاتولیک شکل گرفته و در این میان مهاجرت گسترده آفریقاییان به خصوص به کشورهایی چون برزیل و کوبا و مهاجرت‌های بعدی مردمان اروپا گستره تأثیرات بر دین و فرهنگ مردم منطقه را افزایش داده و باعث شکل‌گیری عقاید مختلطی از فرهنگ، سنن و مذهب هر یک از مهاجران در این سرزمین شده است؛ تلاش برای احیای فرهنگ‌های بومی و تطبیق تعالیم مسیحی با این فرهنگ‌ها بسیار مورد توجه کشورهای منطقه می‌باشد (بوگیری، ۱۳۹۰، ۳).

در همین زمینه یکی از مسائلی که به خصوص در دهه‌های اخیر در حوزه فرهنگی و تمدنی در منطقه آمریکای لاتین شاهد آن هستیم، تلاش برای هویت‌یابی این منطقه در نظم نوین جهانی است. هویت‌یابی منطقه‌ای که در جهت حفظ هویت، فرهنگ و آموزه‌های تمدنی بومی و همچنین جلوگیری از جذب در فرهنگ سرمایه‌داری غربی می‌باشد (برای مطالعه بیشتر در این باره بنگرید به نوروزی ۱۳۹۰).

بعد از بررسی مهم‌ترین نشانه‌ها و مولفه‌های روند منطقه‌گرایی در آمریکای لاتین و تلاش کشورهای منطقه جهت همگرایی منطقه‌ای در مباحث بعدی این پژوهش سعی خواهیم کرد تا با استفاده از چهارچوب‌های نظری روابط بین‌الملل این فرایند را مورد واکاوی و تفسیر قرار دهیم.

تحلیل روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین از منظر نظریات واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی

"واقع‌گرایی"، به عنوان یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین نظریه‌های جریان سنتی و اصلی روابط بین‌الملل از بعد از جنگ جهانی دوم به عنوان نظریه‌ای مسلط، نقش بسیار مهمی را در تبیین تحولات نظام بین‌المللی داشته است. دولت‌محوری، تأکید بر کنش‌گری عقلانی دولت‌ها به عنوان بازیگرانی امنیت‌جو و قدرت‌طلب، تأکید بر توازن قدرت و بازدارندگی به عنوان مهم‌ترین شیوه حفظ نظم و ثبات در نظام بین‌الملل، تأکید بر اصل بقا، جدایی اخلاق از سیاست، تأکید بر امنیت فیزیکی دولت و قدرت مادی و ... از مهم‌ترین مفروضه‌های کلیه شاخه‌های نظریه واقع‌گرایی نظیر واقع‌گرایی سنتی / تاریخی، واقع‌گرایی مدرن، نواقع‌گرایی و واقع‌گرایی نئوکلاسیک می‌باشد (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: مورگنتا ۱۳۸۰، مشیرزاده ۱۳۸۴، برچیل و دیگران ۱۳۹۱، چرناف ۱۳۸۸، گریفیتس ۱۳۸۸، دان و اشمیت ۱۳۸۸، لینکلتر ۱۳۸۵، Griffiths 1999).

مفهوم امنیت یکی از مفاهیمی است که در نظریات واقع‌گرا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در همین راستا در نظریات واقع‌گرایی سرشت آنارشیک نظام بین‌الملل و نبود اقتدار فائده که بتواند نظم را برقرار سازد از یک سو و تلاش دولت‌ها در کسب قدرت و عدم اعتماد و اطمینان میان آنها از سوی دیگر، امنیت را در سطح نظام بین‌الملل به کالای کمیابی تبدیل کرده و منجر به بروز نوعی معمای امنیتی شده است. بنابراین در نظام آنارشیک بین‌الملل تمامی کشورها به عنوان بازیگرانی عقلانی، خردمند و محاسبه‌گر به دنبال افزایش توان نظامی و قدرت سخت برای رسیدن به توازن قدرت، بازدارندگی و بقا هستند (بنگرید به Waltz, 1979).

این پژوهش در تحلیل روند منطقه‌گرایی کشورهای حوزه آمریکای لاتین از میان مفاهیم نظریه واقع‌گرایی مفاهیم «توازن قدرت»، «توازن تهدید»، «مدیریت ناامنی» و «مفاهیم جامعه‌پذیری و رقابت» را به عنوان مفاهیم مرکزی و اصلی این نظریه انتخاب کرده و با استفاده از این مفاهیم این روند را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

موازنه قدرت: مورگنتا یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان مکتب واقع‌گرایی موازنه قدرت را به معنای وضعیتی می‌داند که در آن قدرت به شکل کمابیش متوازن و برابر میان چندین دولت تقسیم شده است؛ به طوری که هیچ‌یک از دولت‌ها توانایی سلطه بر دیگران را نخواهد داشت (Morgenthau, 1985, 187). در واقع هدف نظام موازنه قدرت تلاش دولت‌های تحت شرایط آنارشی برای مقابله با تمرکز قدرت و یا تمرکز تهدیدات می‌باشد. بنابراین مقابله با قدرت برتر و واکنش‌های متوازن‌کننده امری غیرقابل اجتناب در سیاست بین‌الملل می‌باشد (آیکنبری، ۱۳۸۳، ۲۲).

از نظر کنت والتز مدافع نظریه توازن قدرت، در شرایط آنارشی بهترین و موثرترین ابزار کنترل بر قدرت مسلط، افزایش توان داخلی و توازن قوا جهت مقابله با سلطه‌جویی دولت مسلط است و در این میان ویژگی دولت‌های سلطه‌جو و مسلط از قبیل ایدئولوژی، نوع رژیم حکومتی و رهبری آن به هیچ‌وجه تضمین‌کننده عملکرد آینده آن دولت نمی‌باشد و در این میان تنها قدرت است که می‌تواند قدرت را مهار کند (بنگرید به: Waltz, 1979, 126).

بنابراین فرضیه توازن قدرت بر این مفروضه استوار است که هرگونه نابرابری قدرت میان دولت‌ها و به خصوص به لحاظ نظامی در موضع ضعف قرار داشتن، پندار از تهدید را بالا برده و این امر به همراه کمبود اطلاعات و عدم اطمینان میان دولت‌ها در محیط آنارشیک نظام بین‌الملل، باعث بروز جنگ و درگیری خواهد شد (Mersheimer, 1995). چراکه تهدیدها تابع نابرابری و

نامتقارن بودن قدرت هستند، به این معنا که اگر دولت «الف» از دولت «ب» قدرت بیشتری داشته باشد، دولت «ب» بایستی احساس خطر کرده زیرا در نظام آنارشیک بین‌المللی هیچ‌گونه تضمینی وجود ندارد که دولت «الف» از قدرت خود علیه قدرت «ب» استفاده نکند. بنابراین طبق نظریه موازنه قدرت دولت‌ها در برابر تهدید مشترک دست به تشکیل اتحادها و ائتلاف‌ها و موازنه‌سازی می‌زنند (Doyle, 1997, 168).

طبق این نظریه دولت‌های آمریکای لاتین در برابر قدرهای مداخله‌گر برون منطقه‌ای به خصوص قدرت ایالات متحده که علاوه بر مجاورت جغرافیایی به عنوان قدرت هژمون نظام بین‌الملل نیز دارای فاصله قدرت شدیدی با اعضای منطقه است، از طریق اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای در حوزه‌های مختلف سعی در ایجاد توازن قدرت دارند. بنابراین در تحلیل روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین از منظر نظریه توازن قدرت، توجه به نقش دولت آمریکا به عنوان یک قدرت مداخله‌گر و تحمیل‌کننده نظم در منطقه آمریکای لاتین که در واقع به یک مدیریت استیلاجویانه شکل داده است، بسیار حائز اهمیت می‌باشد (پاپایانو، ۱۳۹۲، ۱۹۲). چراکه دولت‌های آمریکای لاتین خواهان آن هستند تا از طریق فرایند موازنه‌سازی قدرت منطقه‌ای خود، جلوی سلطه آمریکا بر این منطقه را گرفته و نابرابری قدرت خود را از طریق فرایندهای منطقه‌گرایی و همبستگی منطقه‌ای جبران نمایند.

موازنه تهدید: یکی دیگر از مفاهیم اصلی نظریه واقع‌گرایی (واقع‌گرایی نئوکلاسیک) مفهوم توازن تهدید می‌باشد. والت به عنوان واضع اصلی این نظریه معتقد است که دولت‌ها نه در برابر توانمندی‌های دیگر دولت‌ها بلکه در برابر تهدیدات خارجی که بر حسب توانمندی‌ها و ادراک از تهدید شکل می‌گیرد، دست به موازنه و اقدامات موازنه‌ساز می‌زنند. از نظر والت عواملی که این ادراک از تهدید را بالا می‌برد عبارت‌اند از: قدرت کلی، مجاورت جغرافیایی، ظرفیت دفاعی (قدرت آفندی) و نیت تجاوزکارانه دولت‌های همسایه (بنگرید به Walt, 1987).

بنابراین آنچه که در روابط میان دولت‌ها حائز اهمیت است برداشت آن‌ها از یکدیگر به عنوان تهدید است و نه صرف میزان قدرت هر یک از آن‌ها. بدین ترتیب دولت‌ها در برابر آن دسته از دولت‌هایی دست به موازنه می‌زنند که تهدیدی نسبت به موجودیت و یا منافع آن‌ها باشد. در اینجا اقدامات موازنه‌ساز می‌تواند در قالب همکاری، اتحاد و یا منطقه‌گرایی در برابر قدرت و تهدید برون‌منطقه‌ای باشد (بنگرید به Walt, 1991).

طبق این نظریه دولت‌های آمریکای لاتین به خاطر تجربه‌های تاریخی ناشی از استعمار و منطقه تحت نفوذ بودن آمریکا و دیگر کشورهای خارجی و برون‌منطقه‌ای، احساس تهدید کرده و همین ادراک از تهدید که ناشی از قدرت برتر آمریکا، مجاورت جغرافیایی این کشور با منطقه، قدرت تهاجمی و نیت تجاوزکارانه این دولت می‌باشد، دولت‌ها را به سوی اقدامات موازنه‌ساز در قالب همکاری‌های منطقه‌ای سوق می‌دهد. بنابراین طبق نظریه توازن تهدید، این ادراک از تهدید دولت‌های منطقه از دولت‌های برون‌منطقه‌ای به خصوص دولت ایالات متحده و نه صرف میزان توانمندی آنها است که روند منطقه‌گرایی را موجب می‌شود.

مدیریت ناامنی: مدیریت ناامنی به معنای کاهش میزان ناامنی از طریق افزایش ظرفیت بازیگران در برابر تهدیدات امنیتی و انتخاب ابزارهای مناسب برای مواجهه موفق با اقدامات ضدامنیتی بازیگران متخاصم تعریف می‌گردد. این مدیریت می‌تواند از طریق ایجاد اتحاد و ائتلاف‌های نظامی، ایجاد توازن قدرت، ایجاد بازدارندگی و یا مدیریت از طریق ایجاد اعتمادسازی متقابل باشد (عبدا... خانی، ۱۳۸۹، ۸۹-۹۱).

طبق این مفهوم، دولت‌های منطقه آمریکای لاتین برای کاهش میزان ناامنی‌های خارجی خود که این ناامنی می‌تواند در دو سطح خارجی منطقه‌ای و خارجی برون‌منطقه‌ای مطرح شود به منطقه‌گرایی روی آورده‌اند.

در این میان عوامل خارجی امنیتی برون‌منطقه‌ای آمریکای لاتین از دخالت‌ها و اعمال نفوذ دولت آمریکا که منطقه را متعلق به حوزه نفوذ منحصربه‌فرد خود می‌داند نشأت می‌گیرد. در همین زمینه ایالات متحده هیچ‌گاه در طول تاریخ حق قدرت بزرگ دیگری را در داشتن یک منطقه نفوذ در آمریکای لاتین به رسمیت نشناخته است، چرا که این کشور همیشه دفاع از هر نقطه در نیم کره غربی را حق مسلم خود دانسته است. در سطح منطقه‌ای نیز می‌توان به تهدیدات ناشی از منازعات و اختلافات سرزمینی و مرزی میان کشورهای آمریکای لاتین در طول تاریخ اشاره کرد که موجب ناامنی منطقه‌ای شده‌اند (میرز، ۱۳۹۲، ۲۷۵). بنابراین دولت‌های منطقه آمریکای لاتین برای مواجهه با این تهدیدات امنیتی به عنوان بازیگرانی عقلانی و امنیت‌جو در صدد مدیریت ناامنی و کسب امنیت از طریق ایجاد اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای هستند.

جامعه‌پذیری و رقابت: کنت والتز، نظریه‌پرداز نظریه نواقح‌گرایی با تأکید بر مفهوم ساختار به لحاظ هستی‌شناسی و در نظرگرفتن فشارهای ساختاری به عنوان یک سطح تحلیل برای تجزیه و تحلیل سیاست بین‌الملل، بر آن است که ساختار نظام بین‌الملل با ایجاد شرایط

محدودکننده رفتار دولت‌ها به عنوان اعضای ساختار باعث نوعی مشابهت رفتاری میان آن‌ها در طول زمان می‌گردد. از نظر والتر این مشابهت رفتاری از دو فرایند مرتبط به هم جامعه‌پذیری^۱ و رقابت^۲ صورت می‌گیرد. به این معنا که دولت‌ها به تدریج با توجه به پاداش‌ها و مجازات‌هایی که در برابر رفتارهای مختلف خود دریافت می‌کنند، رفتار مناسب را دریافته و برای این که قدرت رقابت با سایرین را داشته باشند ناگزیرند که رفتارهای مناسب را از خود نشان دهند، که همه این عوامل نهایتاً باعث شباهت رفتاری میان آن‌ها می‌شود (Waltz, 1979, 76).

با توجه به این دیدگاه، روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین را می‌توان ناشی از فشارهای ساختاری دانست که اعضای این مجموعه امنیت منطقه‌ای را واداشته است تا برای این که قدرت رقابت با سایر مجموعه‌های امنیتی همچون آسه آن و یا اتحادیه اروپا را داشته باشند، به منطقه‌گرایی بپردازند. در واقع در این منطقه‌گرایی جامعه‌پذیری اعضای منطقه آمریکای لاتین نقش بسیار مهمی دارد. به این معنا که این کشورها در طول تاریخ و به ویژه به‌خاطر شرایط ناشی از استعمار تاریخی به تدریج دریافته‌اند که بایستی رفتار مناسبی را در مواجهه با شرایط ساختاری نظام بین‌الملل اتخاذ کرده و به منطقه‌گرایی و افزایش قدرت خود در مواجهه با ناامنی بپردازند.

تحلیل روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین از منظر نظریه لیبرالیسم

نظریه لیبرالیسم به عنوان یکی دیگر از نظریه‌های جریان اصلی رشته روابط بین‌الملل خود از شاخه‌ها و رهیافت‌های گوناگون نظری تشکیل شده است، در همین زمینه با مروری بر آراء و نظریات کلیه شاخه‌های لیبرالیسم از جمله پیروان وابستگی متقابل،^۳ فراملی‌گرایان،^۴ نهادگرایان لیبرال،^۵ می‌توان به مفروضات مشترکی همچون باور به امکان تحول در روابط بین‌الملل، تأکید بر کنشگری عقلانی افراد و دولت‌ها، تأکید بر منافع اقتصادی در روابط بین‌الملل، تأکید بر بازیگران غیردولتی و همچنین سازمان‌ها، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی به عنوان کنشگرانی که در کنار دولت‌ها می‌توانند به کنشگری بپردازند و بر تحولات تأثیر بگذارند، تأکید بر صلح به عنوان وضعیت بهنجار و طبیعی امور، تأکید بر همکاری‌های بین‌المللی و دستاوردهای مطلق به جای دستاوردهای نسبی،^۶ تأکید بر نفوذپذیری مرزهای دولتی و شکسته‌شدن حاکمیت دولت‌ها، تأکید

1. Socialization
2. Competition
3. Interdependence
4. Transnationalism
5. Institutionalism
6. Absolute Gains and Relative Gains

بر همگرایی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و ... اشاره کرد (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: مشیرزاده ۱۳۸۴، برچیل و دیگران ۱۳۹۱، چرناف ۱۳۸۸، گریفیتس ۱۳۸۸، دان: ۱۳۸۸، لینکلتر ۱۳۸۵، Griffiths, 1999).

علاوه بر تقسیم‌بندی فوق از نگاهی دیگر می‌توان نظریه لیبرالیسم را به طور کل مشتمل بر دو بعد لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی دانست. در همین زمینه در حالی که لیبرالیسم سیاسی بر انگاره‌هایی چون آزادی‌های سیاسی، مردم‌سالاری و حقوقی که به موجب قانون اساسی تضمین می‌شوند تأکید دارد، لیبرالیسم اقتصادی بر آموزه‌هایی چون تأکید بر رقابت آزاد، وابستگی متقابل اقتصادی، جهانی‌شدن، تجارت آزاد، رژیم‌های اقتصادی و همگرایی‌های اقتصادی منطقه‌ای تأکید دارد (بنگرید به برچیل و دیگران، ۱۳۹۱، ۸۷).

در این مقاله بر آنیم تا از مفروضات و مهم‌ترین مفاهیم مورد استفاده در نظریات لیبرالیسم اقتصادی همچون «جهانی‌شدن»، «آزادسازی تجاری»، «دستاوردهای مطلق» و «همگرایی‌های اقتصادی منطقه‌ای» در تحلیل روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین بهره ببریم.

تجارت آزاد و وابستگی متقابل: نظریه‌پردازان لیبرال بر این اعتقادند که تجارت آزاد و برداشتن موانع تجارت یکی از ابزارهای صلح‌آمیز برای دستیابی دولت‌ها به ثروت و رفاه می‌باشد. آنها با اتکا بر اصل مزیت نسبی بر این باورند که تجارت آزاد و وابستگی متقابل ناشی از آن بیشتر از ملی‌گرایی و خودکفایی می‌تواند برای دولت‌ها سودآور باشد و آنها را به منافع‌شان برساند. بنابراین تجارت آزاد و وابستگی متقابل به تدریج مرزهای بین دولتی را فرو می‌ریزد و منافع دولت‌ها را به یکدیگر تنیده می‌کند (دان، ۱۳۸۸، ۳۶۵-۳۶۶).

طبق این نظریه دولت‌های منطقه آمریکای لاتین متأثر از فرایندهای جهانی‌شدن و در عصر وابستگی متقابل و مهم شدن عنصر اقتصاد، به عنوان بازیگرانی عقلانی و سودجو منافع خود را در همگرایی‌های اقتصادی و منطقه‌ای و گسترش تجارت آزاد میان خود می‌بینند و دست به تشکیل نهادهایی همچون مرکوسور می‌زنند. بنابراین از این دیدگاه روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین دارای چشم‌انداز روشنی است چراکه طبق استدلال میترا نی به عنوان بانی مکتب کارکردگرایی^۱ در یک فرایند همگرایی منطقه‌ای همکاری‌ها ابتدا از حوزه‌های فنی و اقتصادی آغاز شده و به تدریج به دیگر حوزه‌های کارکردی از جمله سیاست تسری می‌یابد (Mitrany, 1966).

بنابراین همکاری‌های منطقه‌ای آمریکای لاتین ابتدا در حوزه‌های سیاست ملایم شکل گرفته و به تدریج به حوزه‌های سیاست سخت نیز تسری می‌یابد. در همین زمینه اشاره شد که کشورهای این

منطقه همکاری‌های منطقه‌ای خود را در زمینه ایجاد منطقه‌عاری از سلاح‌های هسته‌ای (پیمان تلاتلکو) آغاز کرده‌اند.

دستاورهای نسبی و دستاوردهای مطلق: یکی دیگر از مفاهیم لیبرالیستی که می‌تواند روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین را معنا و توجیه کند، مفهوم دستاوردهای مطلق و همکاری‌های ناشی از آن میان دولت‌ها می‌باشد. در همین زمینه لیبرال‌ها معتقدند که در جهان آنارشیک دولت‌ها به وسیله نهادها و رژیم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای بر عدم اعتماد میان خود فائق آمده به یکدیگر اعتماد می‌کنند و با تکیه بر دستاوردهای مطلق فرایند همکاری را آغاز می‌کنند. به این معنا که آنها نگران این موضوع نیستند که در فرایند همکاری دولت‌های طرف مقابل به چه میزان سود دست می‌یابند و کدام دولت از این فرایند سود بیشتری حاصل می‌کند (بنگرید به: لینکلتر، ۱۳۸۵). بنابراین طبق این نظریه دولت‌های منطقه آمریکای لاتین از طریق ایجاد رژیم‌های منطقه‌ای و سازمان‌های منطقه‌ای به عدم اطمینان‌های خود نسبت به دیگری فائق آمده به یکدیگر اعتماد می‌کنند و همکاری‌های درون منطقه‌ای را شدت می‌بخشند.

وابستگی متقابل: وابستگی متقابل را می‌توان به عنوان پیوند مستقیم و مثبت منافع دولت‌ها در مواردی تعریف کرد که تغییر در موقعیت یک دولت جایگاه سایرین را در همان جهت تغییر می‌دهد. با این تعریف می‌توان این گونه بیان کرد که در عصر جهانی شدن و گره خوردن منافع میان دولت‌های نظام بین‌الملل نمی‌توان از وابستگی متقابل فرار کرد، اما مسأله‌ای که در مورد روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین در این زمینه حائز اهمیت می‌باشد، این است که دولت‌های این منطقه با منطقه‌گرایی خود، خواهان ایجاد وابستگی متقابل متقارن^۱ درون منطقه‌ای هستند که بتواند آن‌ها را از وابستگی‌های نامتقارن^۲ برون منطقه‌ای به ویژه با دولت ایالات متحده رها سازد. در همین زمینه اشاره شد که برخی از دولت‌های این منطقه از جمله برزیل، آرژانتین، ونزوئلا، پاراگوئه و اروگوئه با «پیمان منطقه آزاد تجاری آمریکا» مخالفت کرده‌اند، پیمانی که از سوی دولت‌های منطقه در جهت ایجاد وابستگی متقابل نامتقارن می‌باشد و نفوذ اقتصادی آمریکا را در منطقه تسهیل می‌کند.

جهانی شدن: یکی دیگر از مفاهیم مورد تأکید لیبرال‌ها مفهوم جهانی شدن و تأثیری است که این فرایند می‌تواند بر حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولت‌ها داشته باشد، می‌باشد. در بُعد اقتصادی، لیبرال‌ها با تأکید بر مفهوم جهانی شدن و نتایج حاصل از آن که

1. Symmetrical Interdependence
2. Asymmetrical Interdependence

مهم‌ترین آن افزایش نقش رژیم‌های اقتصادی بین‌المللی، آزادسازی تجاری و افزایش مشارکت بخش خصوصی است معتقدند که در عصر جهانی شدن یکی از اهداف استراتژیک دولت‌های در حال توسعه بایستی اصلاح سیاست‌های توسعه اقتصادی و تجاری بر اساس ضرورت‌ها و مبانی متحول و جدید جهانی، تن در دادن به اصلاحات اقتصادی موثر نهادهای مالی و بین‌المللی و رژیم‌های حاصل از آن و همچنین تقویت روندهای منطقه‌گرایی به عنوان مکمل فرایند جهانی شدن باشد (Lutterbeck, 2012, 14-15).

در همین زمینه به دنبال سقوط رژیم‌های نظامی در اکثر دولت‌های منطقه آمریکای لاتین و با ظهور رهبران اقتصادی با بینش‌های اقتصادی لیبرالیستی در این کشورها سعی شد تا اقتصاد اکثر کشورهای این منطقه به تدریج در اقتصاد جهانی ادغام گردد. در همین زمینه پس از سه دهه سیاست‌های حمایت‌گرایانه دولت در امور اقتصادی تغییرات آشکاری با اهداف اصلاحات تجاری، مالی و اقتصادی به وجود آمد و هدف این تغییرات خصوصی‌سازی و ادغام در اقتصاد بین‌الملل اعلام شد که نتیجه آن پیشرفت نسبی کشورها، افزایش تولیدات و توسعه واردات و صادرات بود که منجر به افزایش تولید ناخالص داخلی نیز گردید (برای مطالعه بیشتر در این باره بنگرید به: بوید و گالجات، ۱۳۸۹).

از سوی دیگر به باور لیبرال‌ها در کنار این تغییرات، جهانی‌شدن و تشدید آن پس از جنگ سرد نقش تعیین‌کننده و انکارناپذیری در تکوین و تقویت فرآیند منطقه‌گرایی نوین در مناطق مختلف جهان از جمله منطقه آمریکای لاتین ایفا کرده است. چرا که جهانی‌شدن و گسترش اقتصاد و بازار آزاد، وابستگی متقابل کشورها و مناطق مختلف جهان را به همراه داشته به طوری که هیچ کشوری قادر نیست به تنهایی اقتصاد ملی خود را مدیریت کند. در چنین شرایطی کشورها با هدف مقابله با جریان شتابان و کوبنده جهانی‌شدن و برای پیوستن به آن، از راهبرد منطقه‌گرایی سود می‌برند. در این نگاه منطقه‌گرایی و جهانی‌شدن نه تنها دو فرآیند متضاد نیستند، بلکه مکمل یکدیگر بوده و همدیگر را تغذیه و تقویت می‌کنند (Tavares, 2004, 13-14).

بنابراین به عنوان نتیجه می‌توان این گونه بیان کرد که از منظر نظریه لیبرالیسم منطقه‌گرایی آمریکای لاتین در جهت همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای (همگرایی منطقه‌ای) و تکیه بر اصل دستاوردهای مطلق به جای دستاوردهای نسبی و اعتماد و اطمینان متقابل بازیگران نسبت به یکدیگر در چهارچوب وابستگی متقابل متقارن درون منطقه‌ای و همچنین بهره‌گیری از استراتژی‌های نهادی درون منطقه‌ای است؛ چرا که به باور لیبرال‌ها استراتژی‌های نهادی می‌توانند تفاوت‌های

ناشی از قدرت را تعدیل نموده و مشکلات امنیتی را تخفیف دهند و لذا بر انگیزه تقابل احتمالی کشورهای دیگر با قدرت مطلقه و متمرکز تاثیرگذار باشند (در این باره بنگرید به: آیکنبری، ۱۳۸۳، ۲۲).

نکته آخر آن که از نگاه لیبرالیزم منطقه‌گرایی نهایتاً نیز می‌تواند به منسوخ‌شدن جنگ و منازعه در مناطق مختلف از جمله منطقه آمریکای لاتین کمک کرده و صلح را به ارمغان آورد. در همین زمینه مولر بر این باور است که منسوخ‌شدن جنگ‌های عمده در قرن حاضر محصول این یادگیری اخلاقی است که می‌توان از شکل‌های قهرآمیز رفتار اجتماعی دور شد و به همکاری و تعاملات بین‌دولتی رسید. بنابراین در عصر حاضر جنگ به عنوان شیوه‌ای برای دستیابی به منافع عقلانی و سودآور نبوده و همکاری‌های اقتصادی و سیاسی منطقه‌ای از طریق فرایندهای همگرایی جایگزین آن شده است (برچیل، ۱۳۹۱، ۹۵).

تحلیل روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین از منظر نظریه سازه‌انگاری

پس از بررسی روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین از منظر دیدگاه‌های نظری رئالیسم و لیبرالیزم، در این مبحث سعی خواهیم کرد تا این منطقه‌گرایی را از منظر نظریه سازه‌انگاران^۱ روابط بین‌الملل و با تأکید بر دو مفهوم مرکزی این نظریه یعنی «هویت»^۱ و «امنیت هستی‌شناسانه»^۲ مورد بررسی و واکاوی قرار دهیم.

به طور کل نظریه سازه‌انگاری به عنوان یکی از نظریه‌های معناگرایی رشته روابط بین‌الملل و جریان بازانديش‌گرا محسوب می‌شود که پیشروان آن در مباحث فرانظری در میانه طیف طبیعت‌گرایان / اثبات‌گرایان از یک سو و پساساختارگرایان از سوی دیگر و در مباحث محتوایی در میانه جریان واقع‌گرایی و لیبرالیسم قرار دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ۳۱۵). در همین زمینه به گفته «فیلیپس» وقوع مناظره چهارم در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوائل دهه ۱۹۹۰ از سوی گروهی از متفکران بازانديش‌گرا که تمامی حوزه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و همچنین روش‌شناسی جریان اصلی روابط بین‌الملل را به چالش می‌کشاند و شکست جریان‌های اصلی نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل در تبیین و پیش‌بینی تحولاتی که در این عرصه اتفاق می‌افتاد، راه را برای ظهور جریان‌ات بدیل از جمله سازه‌انگاری باز کرد (Philips, 2007, 62).

1. Identity

2. Ontological Security

سازه‌انگاران با تأکید بر هستی‌شناسی معناگرا البته در کنار قبول اهمیت واقعیات مادی روابط بین‌الملل، در هنگام تبیین رفتار کنشگران بر اولویت متغیرهای غیرمادی و به طور مشخص هنجارها، فرهنگ، هویت و اندیشه‌ها تأکید دارند و در همین راستا مفاهیم خردگرایانه از طبیعت بشر را به چالش کشانده و به جای آن بر ساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌کنند (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: Zehfuss, 2002).

بنابراین می‌توان مهم‌ترین مفاهیم اصلی و مرکزی نظریه سازه‌نگاری روابط بین‌الملل را با توجه به بنیان‌های هستی‌شناسانه معناگرایی این نظریه مفاهیمی چون هویت، امنیت هویتی، فرهنگ، هنجارها، قواعد (تنظیمی و تکوینی)، برداشت‌ها و انگاره‌های از خود و دیگری و... دانست که البته در این پژوهش با تأکید بر دو مفهوم «هویت» و مفهوم «امنیت هستی‌شناسانه»، توضیح خواهیم داد که دولت‌های منطقه آمریکای لاتین به عنوان کنشگرانی هویت‌جو و بر اساس هویت و برداشتی که از خود و دیگری به عنوان دوست، دشمن و یا رقیب دارند و همچنین در جهت حفظ امنیت هویتی و نه حفظ امنیت فیزیکی خود به منطقه‌گرایی روی آورده‌اند. در همین راستا با تمایز قائل شدن میان رابطه علی^۱ و رابطه تکوینی^۲ میان پدیده‌ها، بیان خواهیم کرد که هویت کنشگران دولتی آمریکای لاتین و تلاش آنها را در جهت حفظ امنیت هستی‌شناسانه و کنش ناشی از شرافت، دلیل تکوینی و قوام بخش رفتار آنها و نه علت رفتارشان در جهت منطقه‌گرایی می‌باشد.^۳

هویت: به طور کل مبحث هویت که در جست‌وجوی کیستی و یا چیستی کارگزاران فردی و جمعی بشر بوده و بحثی است در حوزه هستی‌شناسی مباحث فرانظری در مباحث سازه‌انگاران، جایگاهی خاص دارد (Guillaume, 2002,3). در تعریف از هویت آن را «فهم‌ها و انتظارات از خود که خاص نقش است» معنا کرده‌اند (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ۳۳۲). بنابراین هویت، مجموعه‌ای از باورها در مورد خود، دیگران و روابط میان آنهاست (Fearon and Wendt, 2005, 64).

از سوی دیگر هر هویتی تعریف اجتماعی کنشگر بوده و ریشه در نظریه‌هایی دارد که کنشگران به شکل جمعی درباره خود و دیگری دارند. در همین راستا تکوین هویت یک

1. Causal relation

2. Constitutive relation

۳. در همین زمینه از نظر چرناف، عملاً همه نظریه‌پردازان تأمل‌گرا از جمله نظریه‌پردازان سازه‌انگار به اهمیت تعیین‌کننده تمایز دو چیز تأکید دارند: این که یک رویداد علت دیگری باشد که در این حالت می‌تواند دو رویداد را مستقل از هم توصیف کرد و دیگر این که توصیف یک رویداد دست کم تا حدودی سازنده رویداد دیگر باشد. در این صورت به نظر سازه‌انگاران گاهی میان مفاهیم یک نظریه به جای رابطه علی رابطه تکوینی وجود دارد که نمی‌توان این رابطه را بر اساس روش‌شناسی اثبات‌گرایانه فهم کرد (چرناف، ۱۳۸۸، ۲۸۹).

کنشگر مستلزم قائل شدن به مرزهایی میان خود و دیگری و به اعتباری مستلزم تفاوت‌ها است. «ونت»، هویت را خصوصیتی در کنشگر نیت‌مند می‌داند که موجد «تمایلات انگیزشی و رفتاری» است. طبق این تعریف، ونت هویت را ریشه در فهم کنشگر از خود می‌داند، اما معنای این فهم اغلب وابسته به این است که آیا سایر کنشگران نیز کنشگر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا نه و این نشان‌دهنده بعد بیناذهنی^۱ هویت است، به این معنا که در ساخت هویت دو انگاره وارد می‌شود: انگاره‌های خود و انگاره‌های دیگری (ونت، ۱۳۸۴، ۳۲۵-۳۲۶).

طبق این تعاریف می‌توان به این نتیجه رسید که در جریان سازه‌انگاری بر خلاف دیدگاه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل که هویت کنشگران نظام بین‌الملل محصول ساختار غیرتاریخی و ذات‌انگارانه، مفروض، ثابت، از پیش داده‌شده و برون زاد نسبت به تعاملات کنشگران در نظر گرفته می‌شود، از پیوند و درهم‌تیدگی سیال تاریخ است که هویت ساخته می‌شود و بدین ترتیب هویت امری برساخته و درون زاد نسبت به تعاملات میان کنشگران در نظر گرفته می‌شود (Houghton, 2007, 27).

با این دیدگاه، می‌توان روند منطقه‌گرایی دولت‌های آمریکای لاتین را امری متأثر و حاصل روند قوام‌بخش منابع هویتی این دولت‌ها و همچنین برداشتی که آنها از «دیگری» دارند، دانست. با توجه به پیشینه تاریخی این دولت‌ها که همگی سابقه استعماری داشتند و همچنین دخالت‌های دولت ایالات متحده به عنوان یک قدرت برون‌منطقه‌ای در این منطقه می‌توان این‌گونه بیان کرد که برداشت این دولت‌ها از «دیگری» که در این مقاله ما این «دیگری» را دولت ایالات متحده معنا می‌کنیم یک برداشت غیردوستانه است. برداشتی مبتنی بر یک دولت تهدیدگر و مداخله‌کننده که دولت‌های این منطقه را وا می‌دارد تا از طریق فرایند هویت‌یابی منطقه‌ای و تعریف همدیگر به عنوان دوست و یا حداقل رقیب به مقابله با «دیگری تهدیدگر برون منطقه‌ای» پردازند.

بنابراین طبق دیدگاه سازه‌انگاری از یک سو مناطق از جمله منطقه آمریکای لاتین پدیده‌هایی هویتی و شناختی محسوب می‌شوند که توده مردم به طور عام و یا نخبگان به طور خاص در آنها احساس باهم بودن، تعلق داشتن به یکدیگر و سهم بودن در ارزش‌ها و منافع مشترک دارند و از سوی دیگر فرایند منطقه‌گرایی بیش از هرچیزی یک کنش اجتماعی از سوی دولت‌های عضو برای مقابله با تهدیدات هویتی تعریف شده و محسوب می‌شود. به این

معنا که در این منطقه احساس از خود دولت‌ها تبدیل به یک پروژه سیاسی در قالب منطقه‌گرایی می‌شود و دولت‌های منطقه خود را تحت عنوان یک «ما» در مقابل «دیگری» تعریف می‌کنند. طبق این تعریف کنش دولت‌های منطقه آمریکای لاتین نه یک «کنش عقلانی/ ابزاری» آنگونه که جریانات واقع‌گرایی و لیبرالیزم به آن می‌نگرند، بلکه به عنوان یک «کنش عقلانی/ ارزشی» معنا و تفسیر می‌شود.

از سوی دیگر در نگاه سازه‌انگاران هویت دولت‌ها همان‌گونه که بیان شد یک امر برساخته اجتماعی است که بنیان کنش‌های خارجی دولت‌ها محسوب می‌شود. از همین رو سازه‌انگاران در بررسی منابع بینادهنی و معنایی قوام‌دهنده به هویت دولت‌ها در نظام بین‌الملل، بر سطوح مختلفی از ساختارهای معنایی تکیه می‌کنند. این سطوح عبارت‌اند از:

سطح سیستمی: در این سطح که نماینده اصلی آن «ونت» می‌باشد، در تکوین هویت کشگران بر هنجارهای بین‌المللی و ساختارهای معنایی نظام بین‌الملل که بیشتر می‌توان نمودشان را در قوانین حقوق بین‌المللی و یا معاهدات بین‌المللی دید، تأکید می‌شود (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: ونت ۱۳۸۶). قوانین و هنجارهایی که انتظارات خاصی را در دولت‌ها به وجود می‌آورد و رفتارهای خاصی را نیز برایشان مشروع، امکان‌پذیر و تعریف می‌نماید. بنابراین با تأکید بر سطح تحلیل سیستمی می‌توان این‌گونه بیان کرد که هنجارهای بین‌المللی همچون قاعده تأکید بر اصل حاکمیت و استقلال دولت‌ها و یا قاعده اصل عدم توسل به زور از جمله قواعدی‌اند که در تکوین هویت دولت‌های منطقه آمریکای لاتین نقش و تأثیر داشته و برای این دولت‌ها رفتارهای همگرایانه منطقه‌ای را در جهت مقابله با نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای مشروع و امکان‌پذیر می‌سازد. طبق این دیدگاه، منطقه‌گرایی این دولت‌ها پاسخی به نیاز هویتی آنها قلمداد می‌شود.

سطح ملی: در این سطح که کاتزنشتاین نماینده اصلی آن می‌باشد بر سرچشمه‌های داخلی موثر در شکل‌گیری هویت دولت تأکید می‌شود. در همین زمینه کاتزنشتاین به عنوان یک سازه‌انگار سطح واحد، با تأکید بر قواعد و هنجارهای داخلی و توصیف آن‌ها به عنوان یک واقعیت اجتماعی^۱ بیان می‌کند که این قواعد و هنجارها با شکل دادن به هویت بازیگران سیاسی، منافع و خواسته‌های آنها را نیز در سیاست خارجی تعریف و تبیین می‌کنند (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: Katzenstein, 1996).

1. Social Reality

در همین زمینه نگاهی بر قواعد و هنجارهای معنایی شکل‌دهنده به هویت دولت‌های منطقه آمریکای لاتین در سطح داخل نشان‌دهنده نوعی توجه به هویت، فرهنگ و آموزه‌های تمدنی بومی و ارزش‌های سنتی در مقابل ارزش‌ها و هنجارهای غربی و برون‌منطقه‌ای است که از آن به عنوان «هویت‌یابی آمریکای لاتین» نیز یاد می‌شود (برای مطالعه بیشتر در این زمینه بنگرید به: نوروزی، ۱۳۹۰).

بنابراین با توجه به این دو سطح از تحلیل در روند منطقه‌گرایی کشورهای آمریکای لاتین آن چه مهم است و می‌بایست مورد بررسی قرار گیرد، نقش هنجارها و قواعدی است که چه در سطح بیرونی و چه در سطح درونی، رفتار مناسب را برای این دولت‌ها تعیین می‌کند و در نتیجه رفتار همگرایانه این دولت‌ها را بر اساس منطق زبندگی و یا تناسب و نه بر اساس منطق نتایج معنا و مفهوم می‌کند.

امنیت هستی‌شناسانه: یکی دیگر از مفاهیم مهم و مرکزی نظریه سازه‌انگاری که تمرکز بر آن می‌تواند روند منطقه‌گرایی دولت‌های منطقه آمریکای لاتین را شرح دهد، مفهوم امنیت هویتی یا امنیت هستی‌شناسانه می‌باشد. مفهومی که از نظر پیروان این مکتب می‌تواند در مقابل مفهوم سنتی به امنیت در قالب امنیت فیزیکی و مادی قرار گیرد.

در واقع سازه‌انگاران با رد مفهوم تهدید عینی و مادی بر بر ساخته‌بودن و اجتماعی‌بودن مفهوم امنیت تأکید داشته و آن را یک مفهوم زمینه‌مند و نسبی می‌دانند که در فرایند اجتماعی تعاملات میان دولت‌ها بر ساخته می‌شود و قوام می‌یابد. بدین ترتیب این برداشت دولت‌ها از یکدیگر است که تهدیدات امنیتی آنها را تعریف می‌کند و مطابق با این تهدیدات تعریف شده است که دولت‌ها اقدامات خارجی خود را شکل می‌دهند.

ریشه‌های مفهوم امنیت هویتی به خصوص در مطالعات روابط بین‌الملل و مطالعات سیاست خارجی از نظریه «وجود انسانی» آنتونی گیدنز در سطح فردی استنتاج شده است. گیدنز، امنیت هستی‌شناسانه در سطح فردی را به صورت نیاز اساسی و اولیه افراد تعریف می‌نماید. به نظر وی امنیت هستی‌شناسانه یک پیش‌نیاز و پیش‌شرط اساسی برای کارگزاری^۱ و هویت شخصی و خودشناسی است. این هویت فردی به طور ساده از پیش‌داده شده نیست، بلکه باید به طور روزمره و عادی از طریق فعالیت‌ها و اقدامات واکنشی فرد تولید و حفظ شود. از نظر گیدنز امنیت هستی‌شناسانه عبارت است از: احساس ایمنی فرد در جهان که شامل اعتماد و اطمینان

پایه‌ای و اولیه سایر مردم نیز می‌شود. جلب چنین اعتماد و اطمینانی برای این که شخص احساس آرامش خود را حفظ کند، ضروری است. به عبارت دیگر امنیت هستی‌شناسانه امنیت هستی و وجودی است، نوعی اطمینان از این که جهان آن‌گونه هست که باید باشد. از نظر گیدنز در حالی که در تهدیدات فیزیکی هراس بروز می‌کند در تهدیدات هویتی چه در سطح افراد و چه در سطح دولت‌ها اضطراب بروز می‌کند و بایستی میان اضطراب و هراس تمایز قائل شد (Giddens, 1994, 61).

نظریه امنیت هستی‌شناسانه گیدنز توسط متفکران مکتب سازه‌انگاری وارد روابط بین‌الملل شده است. به نظر پیروان این مکتب نه تنها افراد بلکه کلیه کنش‌گران اجتماعی از جمله کشورها نیز به دنبال تأمین امنیت هستی‌شناسانه خود می‌باشند. بنابراین دولت‌ها در کنار امنیت فیزیکی و مادی خود که شامل حفظ امنیت سرزمینی‌شان نیز می‌باشد، به دنبال امنیت هویتی خود هستند. به گفته میتزن، دولت‌ها نیز به مانند سایر کنشگران اجتماعی نیاز به درک و فهم ثابتی از هویت فردی و ارجحیت‌ها، اهداف و منافع خود دارند و همان‌گونه که بیان شد برای انجام هر کنش و عملی نیاز به یک هویت تعیین شده دارند که آن عمل و اقدام را شکل دهد.

بدین ترتیب طبق این دیدگاه، دولت‌های منطقه آمریکای لاتین به خاطر احساس و ادراکی که از تهدیدات هویتی خود دارند و برای حفظ امنیت هستی‌شناسانه‌شان به اقدامات منطقه‌گرا روی آورده‌اند. البته بایستی ذکر کرد که حفظ امنیت هستی‌شناسانه و تعقیب نیازهای هویتی دولت‌ها لزوماً از طریق اقدامات همکاری‌جویانه نمی‌باشد و دولت‌ها می‌توانند از گزینه‌های دیگر اقدام، از جمله به کارگیری نیروهای نظامی و یا تهدیدات نظامی نیز استفاده نمایند.

در همین زمینه در تشریح بیشتر مفهوم امنیت هستی‌شناسانه، استیل بر این باور است که می‌توان از رویکرد امنیت هستی‌شناسانه در تبیین سه شکل از کنش اجتماعی دولت‌ها بهره برد. کنش‌های اخلاقی، کنش‌های بشردوستانه و کنش‌های ناشی از شرافت. این کنش‌ها که همگی در جهت حفظ امنیت هستی‌شناسانه هستند، به نوعی انگیزه رفتار دولت‌ها نیز به شمار می‌روند (استیل، ۱۳۹۲، ۱۵). طبق این دیدگاه می‌توان اقدامات منطقه‌گرای دولت‌های آمریکای لاتین را اقداماتی تحت عنوان «کنش‌های ناشی از شرافت»^۱ البته در سطح جمعی و منطقه‌ای و در جهت

۱. در زمینه مفهوم شرافت ملی در نظریه‌های روابط بین‌الملل، مفصل‌ترین تحقیق کتاب «بری اونیل» (۲۰۰۱) با عنوان «شرافت، سمبل‌ها و جنگ» است. هدف این کتاب بیان این امر است که چگونه کارگزاران دولتی برای پیشبرد شرافت ملی خود و حفظ آن از سمبل‌ها بهره می‌گیرند و این که چگونه شرافت حتی در زمینه تصمیم‌های استراتژیک به دولت‌های مدرن انگیزه می‌دهد.

بقای هویتی این دولت‌ها و ایجاد بازدارندگی عنوان کرد. بنابراین کنش‌های ناشی از شرافت با ایجاد اجماع و همکاری میان دولت‌های منطقه آمریکای لاتین^۱ به راحتی می‌تواند به منطقه‌گرایی این دولت‌ها کمک کرده و آن را جهت دهند.

نتیجه

هدف اصلی این مقاله بررسی روند منطقه‌گرایی کشورهای حوزه آمریکای لاتین بر اساس مهم‌ترین نظریه‌های روابط بین‌الملل از جمله نظریات واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی و همچنین لیبرالیسم از جریان اصلی و نظریه سازه‌انگاری از جریان بازاندیش‌گرا و معناگرا، البته با تکیه بر مفاهیم و دال‌های مرکزی این نظریات بود. بنابراین ابتدا در این مقاله پس از بررسی کوتاه مفهوم منطقه و منطقه‌گرایی به ارائه مهم‌ترین نمودهای همگرایی منطقه‌ای و یا تلاش‌هایی که این کشورها جهت همگرایی منطقه‌ای به خصوص در دهه‌های اخیر از خود نشان داده‌اند، پرداختیم و سپس این فرایند را از منظرهای نظری نام برده شده مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دادیم.

نهایتاً در این مقاله به این نتیجه رسیدیم که نظریه‌های جریان اصلی از جمله رئالیسم و لیبرالیسم به عنوان نظریه‌هایی دولت‌محور، فرآیند منطقه‌گرایی در آمریکای لاتین را معلول انتخاب عقلانی دولت‌های منفعت‌طلب و مستقل این منطقه می‌دانند؛ بازیگران خردمندی که بر پایه تحلیل هزینه - فایده در یک محیط استراتژیک آنارشیک، منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای را بر ملی‌گرایی و جهان‌گرایی ترجیح داده و انتخاب می‌کنند. بنابراین این دسته از نظریات در بیان فرایند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین به لحاظ روشی از یک رویکرد تبیینی/علی استفاده می‌کنند.

در مقابل طبق نظریه سازه‌انگاری به عنوان نظریه‌ای معناگرا در حوزه روابط بین‌الملل، روند منطقه‌گرایی کشورهای حوزه آمریکای لاتین، معلول انتخاب عقلانی دولت‌های هویت‌محور تلقی می‌شود و به لحاظ هستی‌شناسی این منطقه‌گرایی روندی اجتماعی - سیاسی و فرایندی که از پایین به بالا در جریان است، در نظر گرفته می‌شود. این نظریات همچنین به لحاظ روشی نیز از یک رویکرد تکوینی و قوام‌بخش به جای یک رویکرد علی استفاده می‌کنند؛ به این معنا که از نظر این جریان‌ها هویت تعریف شده برای این دولت‌ها در برابر دگر و حفظ امنیت هستی‌شناسانه است که به فرایند منطقه‌گرایی این دولت‌ها شکل داده و قوام می‌بخشد. چرا که همان‌گونه که بیان شد این

۱. لئو بر این باور است که کنش‌های ناشی از شرافت می‌تواند برای دولت‌ها رقابت و یا همکاری ایجاد نماید (بنگرید به: Lebow, 2004, 347).

نظریات به عنوان نظریاتی جدید در حوزه منطقه گرایی و مطالعات منطقه‌ای به جای تأکید بر معیارهای عینی همچون مجاورت جغرافیایی و یا وابستگی متقابل مادی بر ایده‌ها و انگاره‌های شناختی و ایستاری ناشی از فرایند جامعه‌پذیری منطقه‌سازان و برسازای اجتماعی منطقه تأکید می‌کنند (بنگرید به: Neumann, 2003). در این نظریه‌ها همچنین با تأکید بر عنصر هویت بیان می‌شود که چگونه «احساس از خود» یک دولت، گاهی تبدیل به یک پروژه سیاسی مثلاً شرکت در فرایند منطقه‌گرایی می‌شود و در این فرایند دولت‌ها یا جماعت‌های خاص به جای «دیگران» خارجی یا تهدیدگر پذیرفته می‌شوند. بدین ترتیب مطابق با گفته کاتزنشتاین تعاریف هویت که بین خود و دیگری تفکیک قائل‌اند، به نوعی متضمن تعاریف تهدید و منفعت نیز می‌باشند و تأثیرات عظیمی بر سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های خارجی دولت‌ها دارند (بنگرید به: کاتزنشتاین، ۱۳۹۰). مطابق با این تعریف در فرایند منطقه‌گرایی دولت‌های آمریکای لاتین، با تأکید بر هویت اجتماعی و تاریخی این دولت‌ها می‌توان به هم‌ذات‌پنداری‌های میان آنان اشاره کرد که فرایند منطقه‌گرایی را جهت داده و تشدید می‌کند.

بررسی روند منطقه‌گرایی آمریکای لاتین از منظر واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه‌انگاری

نظریه روابط بین‌الملل	نوع بازیگران	نوع کنش	هدف منطقه‌گرایی	نوع روش تحلیل
واقع‌گرایی	بازیگرانی عقلانی و امنیت محور	کنش امنیتی و عقلانی ابزاری	حفظ بقا و امنیت فیزیکی از طریق دستیابی به توازن قدرت و توازن تهدید در مواجهه با تهدیدات برون منطقه‌ای	تبیینی / علی
لیبرالیسم	بازیگرانی عقلانی و اقتصادمحور	کنش اقتصادی و عقلانی ابزاری	افزایش منافع اقتصادی و دستیابی به وابستگی متقابل متقارن اقتصادی درون منطقه‌ای از طریق همگرایی منطقه‌ای و استراتژی‌های نهادی	تبیینی / علی
سازه‌انگاری	بازیگرانی عقلانی و هویت محور	کنش اجتماعی و عقلانی ارزشی مبتنی بر معانی بینادنی	حفظ امنیت هویتی و مقابله با تهدیدات هویتی از سوی دگر برون منطقه‌ای از طریق ایجاد جامعه‌پذیری منطقه‌ای و مای جمعی منطقه‌ای	تکوینی / تحلیلی

منابع

الف) فارسی

- استیل، برنت، (۱۳۹۲)، امنیت هستی‌شناختی در روابط بین‌الملل، مترجمان: جلال دهقانی فیروزآبادی و فرزاد رستمی و محمدعلی قاسمی، تهران، مطالعات راهبردی.
- آیکنبری، جی.جان، (۱۳۸۳)، تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران، ابرار.
- برچیل، اسکات و اندرو لینکلتر و دیگران، (۱۳۹۱)، نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، میزان.
- بوغیری، سعیده (۱۳۹۱)، «آمریکای لاتین: انسان‌شناسی و فرهنگ» در <http://www.anthropology.ir>.
- بوزان، بری و اولی ویور، (۱۳۸۸)، مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل، ترجمه رحمن قهرمان‌پور، تهران، مطالعات راهبردی.
- بوید، ریچارد گو و بنو گالجات، (۱۳۸۹)، منازعه سیاسی و توسعه در شرق آسیا و آمریکای لاتین، ترجمه علی بی‌نیاز، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- پاپایانو، پل، (۱۳۹۲)، «قدرت‌های بزرگ و نظم‌های منطقه‌ای»، نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهان نوین، گردآوردندگان: پاتریک لیک و مورگان، ترجمه جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران، انتشارات راهبردی.
- چرناف، فرد، (۱۳۸۸)، نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل، مترجم: علیرضا طیب، تهران، نشرنی.
- دان، تیم، (۱۳۸۸)، «لیبرالیسم»، جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، جلد ۱، گردآوردندگان: جان بلیس و استیو اسمیت، ترجمه: ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، موسسه ابرار معاصر.
- دان، تیم و برایان سی اسمیت، (۱۳۸۸)، «رنالیسم» در جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل، عصر نوین، جلد ۱، گردآوردندگان: جان بلیس و استیو اسمیت، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، موسسه ابرار معاصر.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال، (۱۳۸۸)، «تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی»، مطالعات اوراسیای مرکزی (ویژه همایش منطقه‌ای)، سال دوم، شماره ۵.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال، (۱۳۸۸)، «امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره ۱.
- رفیعی، رفیع، (۱۳۷۴)، برزیل، تهران، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

- شاه آبادی، ابوالفضل و عبد... پورجوان، (۱۳۹۱)، «رابطه حکمرانی با شاخص‌های توسعه اقتصادی اجتماعی کشورهای برگزیده»، فصلنامه علوم اجتماعی، سال نهم شماره ۲.
- شفیع‌ی، نوذر و فاطمه رضایی، (۱۳۹۱)، «بازار مشترک جنوب در آمریکای لاتین (مرکوسور) جامعه امن نوظهور»، ماهنامه اطلاعات سیاسی / اقتصادی، شماره ۲۸۷.
- عبد‌الهی، محسن، (۱۳۹۰)، «جهان شدن، توسعه و مدیریت جدید حکومتی (تجربه آمریکای لاتین)»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۱، شماره ۱.
- عبد... خانی، علی، (۱۳۸۹)، نظریه‌های امنیت، تهران، موسسه ابرار معاصر.
- کاتزنشتاین، پیتر، (۱۳۹۰)، فرهنگ امنیت ملی، هنجارها و هویت در سیاست جهانی، مترجم: محمدهادی سمتی، تهران، مطالعات راهبردی.
- کوهنی تفرشی، امیر، (۱۳۹۰)، «اهمیت ژئوپلیتیک آمریکای لاتین»، فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۸.
- گریفیتس، مارتین، (۱۳۸۸)، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، مترجم: علیرضا طیب، تهران، نشر نی.
- لیک، پاتریک و مورگان، (۱۳۹۲)، نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهان نوین، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران، انتشارات راهبردی.
- لینکلتر، اندرو، (۱۳۸۵)، لیبرالیسم در روابط بین‌الملل، ترجمه: علیرضا طیب، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۵)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران، سمت.
- مورگنتا، هانس. جی، (۱۳۸۰)، سیاست میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، سمت.
- میرز، دیوید، (۱۳۹۲)، مدیریت مناقشه منطقه‌ای در آمریکای لاتین در نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهان نوین، گردآورندگان: پاتریک لیک و مورگان، مترجم: سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: انتشارات راهبردی.
- نوروزی، رسول، (۱۳۹۰)، «آمریکای لاتین: هویت و تمدن»، فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۸.
- ونت، الکساندر، (۱۳۸۶)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- ونت، الکساندر، (۱۳۸۴)، اقتدارگرایی چیزی است که دولت‌ها خودشان آن را می‌فهمند؟ در اندرو لینکلتر، جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل، ترجمه: بهرام مستقیم، تهران: وزارت امور خارجه.

ب) انگلیسی

- Bresser, P, (1999), *Reforming the State: Managerial Public Administration in Latin America*. Boulder, CO, Lynne Rienner.
- Bruckmann, M, (2010), "Alternative Visions of the Indigenous People's Movement in Latin America: Reflections on Civilization and Modernity", *Social Change*, no 4.
- Doyle, M, (1997), *Ways of War and Peace: Realism, Liberalism and Socialism*, New York, Norton.
- Fearon, J and Wendth, A, (2005), "Rationalism V. Constructivism: A skeptical View", in *Handbook of International Relations*, London, Sage Publication.
- Giddenes, A, (1994), *Risk, Trust and Reflexivity* in U.Beck, Palo Alto, CA, Stanford University Press.
- Giddenes, A, (1991), *Modernity and Self Identity: Self and Society in the Late Modern Age*, Cambridge, Polity.
- Griffiths, M, (1999), *Fifty Key Thinkers In International Relation*, London, Routledge.
- Griffiths, M, (2007), *International Relations Theory for the 21 Century*, London and New York, Routledge.
- Guilanme, X, (2002), "Foreign Policy and Politics of Alterity: A Dialogical Understanding International Relations", *Millennium*, Vol 31, No 1, 115-136.
- Harry, V, (2002), *Politics of Latin America*, Oxford University Press.
- Hettne, B, A Inotia and O Sunkel, (1999- 2001), "The New Regionalism Series", (vol. I-V), London, Macmillan Press.
- Houghton, P, (2007), "Reinvigorating the Study of Foreign Policy Decision Making: Toward a Constructivist Approach", *Foreign Policy Analysis*, Vol 31, 24-45.
- Hurrell, A, (1995), *Regionalism in Theoretical Perspective*, in Louis Fawcett and Andrew Hurrell, eds., *Regionalism in World Politics: Regional Organization and International Order*, Oxford and New York, Oxford University Press.
- Jessop, B, (2003), *The Political Economy of Scale and the Construction of Cross Border Micro – Regions*, in Fredrik Soderbaum and Timothy Shaw, eds., *Theories of New Regionalisms: A Palgrave Reader*, London, Palgrave.
- Katzenstein, P, (1996), *National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York, Columbia University Press.
- Katzenstein, P, (2004), *A World of Regions, Asia and Europe*, Cornell, Cornell University press.

- Kinnvall, K, (2004), "Globalization and Religious Nationalism: Self, Identity and Search for Ontological Security", *Political Psychology*, Vol 25, No 5, pp148.
- Lebow, R, (2004), "Constructive Realism", *International Studies Review*, Vol 6, No 21, Pp 346-360.
- Lutterbeck, D, (2012), "Arab Uprisings, Armed Forces, and Civil-Military Relations", *Armed Forces & Society*, Vol. 1, No. 1, Pp 1-25.
- Mersheimer, J, (1995), "The False Promise of International Institution", *International Security*, Vol 19, No 3.
- Mitzen, J, (2006), "Ontological Security in World Politics and Security Dilemma" *European Journal of International Relations*, Vol. 12(3): 341-370.
- Mitzen, J, (2006), "Anchoring Europe's Civilizing Identity: habits, Capabilities and Ontological Security", *Journal of European Public Policy*, Vol 13, No 2, pp265.
- Morgenthau, H, (1985), *Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace*, New York, Knopf.
- Neumann, Iver B, (2003), *A Region – Building Approach*, in Fredrik Soderbaum and Timothy Shaw, eds., *Theories of New Regionalisms, A Palgrave Reader*, London, Palgrave.
- Oneil, B, (2001), *Honor, Symbols and War*, MI, University of Michigan Press.
- Philips, A, (2007), "Constructivism" in Martin Griffiths, *International Relations Theory for the 21 Century*, London and New York, Routledge, 60-75.
- Steele, B, (2002), "Ontological Security and the Power of Self Identity", *Review of International Studies*, Vol 31, No 3, pp524.
- Tavares, R, (2004), "The State of the Art of Regionalism: The Past, Present and Future of a Discipline", available at: Unpanl. Un. org/ intradoc/ groups/ public/ documents/ Nispacee/ UNPANO 18784.
- Walt, S, (1987), *The Origins of Alliance*, Ithaka, Cornell University.
- Walt, S, (1991), "The Renaissance of Security Studies", *International Studies*, Vol. 35, No. 2.
- Waltz, K, (1979), *Theory of International Politics*, London, Addison-Wesley.
- Zehfuss, M, (2002), *Constructivism in International Relations: The Politics of Reality*. Cambridge, Cambridge University Press.

